



شعر در ایران

بقلم :

ملك الشعراء بهاء

از انتشارات کتابخانه کوثرک

تهران - ۱۳۳۳

شعر در ایران

فلک السواد چهار

نمونه

بنگاه مطبوعاتی آریز برک «مسجد - تهران»

«... ما امروز در سر دوراهی تاریخ
خود قرار داریم، راهی سوی کهنگی و
توقف و راهی بطرف تازگی و حرکت
هرگزیده و نویسنده‌ای که مردم را سوی
آینده و جنبش و حیات هدایت نماید و
صدمت او حقیقی‌تر و عمیق‌تر از آن باشد
که کالای او در بازار آتیه رایج‌تر و مرغوب‌تر
خواهد بود...»

«تهار»



استاد ملك الشعر اى بهار

چکیده‌ای از زندگانی بهار

مرکب چهارمک فضیلت بود

مرگی و صد هزار مصیبت بود

سراسر زندگی «بهار» در مبارزه گذشته است مبارزه‌ی «بهار» از عموان حوامی از «مشهد» شروع شد و تا هنگام مرگ (یکشنبه اول اردیبهشت ۱۳۳۰) ادامه یافت. سالهای آخر عمر را با آنکه از مرصن حاجگذار «سل» در تسو تا بود و حتی این او را می‌توانست از رحتحواب برخیزد دست از مبارزه بکشید تا دمیکه نفس می‌کشید در راه آزادی و استقلال و سر بلندی ایران و ملت ایران کوشید.

«محمدتقی ملک الشعراء» در سال «۱۳۰۴ هجری قمری» در «مشهد» با عرضی و خود بهادینتر او «محمدکاظم صوری» ملک الشعراء استا بعدس رضوی بود و در آنجا مصاب ملک الشعراء داشت وقتی که در سال «۱۳۲۲» پدرش فوت کرد «محمد تقی» لقب ملک الشعراء باعت و بجای پدر ملک الشعراء استا بعدس گردید.

هنگام اعلام «مشروطیت» در پیرامون سال «۱۳۲۴ هجری قمری» که «ملک الشعراء» حوان پرشوری بود با انقلابیون و مشروطه خواهان پیوست و در این راه قلم و قدم کارهای برجسته‌ای انجام داد در روزنامه‌های «طوس» «چاب مشهد» و «حمل المثنی» که مکنه مقالات پرشوری سع آردی و استقلال استار داد این مقالات و اسعار از همان موقع ملک الشعراء را معروف گردانید وقتی ملک الشعراء مشراد معروف خود را تحت عنوان «کار ایران باحد است» مستر نمود گرچه اولین فعالیت ادبی او محسوب میسد ولی مورد توجه کامل قرار گرفت هنگامیکه حیدر عموا علی جهردی در حسان مشروطیت ایران بسپهد آمد و بنا «ملک الشعراء» ملاقات کرد در یاب که او حوان پرسوز و کار آمدنی است و بدیجهت ویرا با آغوس بار در حزب

« دمکرات » پذیرفت و بزودی « بهار » یکی از اعضای موثر و برجسته حزب مریوز گردید و حراء کمیته ایالتی انتخاب شد. خود « بهار » در این مورد در « تاریخ احزاب سیاسی » صفحه ۳۸۰ « مسوئیت » در ۳۸ روزنامه « بوبهار » را که ناشر افکار حزب دمکرات ایران بود، ذکر کرد. در همان سال حزب نامرده، مهدایت دوستان اداری و نا تعالیم « حیدر خان عمواعلی » که از پیسویان احزاب مریوز و بحر اسان مسافرت حسته بود، دایر گردید و من بر عضویت کمیته ایالتی این حزب انتخاب شد.

و تیکه روزنامه « بوبهار » منتشر میگردد. مقالات آتشی او دلها را میبرد و قلمش در میاورد و مقالات پر شوروی حوا بهارانگان میداد. وقتی که در سال « ۱۹۱۱ » میلادی موضوع « اولتیماتوم » میان آمد « بوبهار » هم توقیف شد زیرا « ملك السعراء » و یاران او مردم را با استادگی و مقاومت در برابر تجاوز دعوت میکردند و در این باره با فشار و اسفامت بخرج میدادند ولی « بهار » توقیف شده را بنام « تازه بهار » در آورد. « تازه بهار » هم در محرم « ۱۳۳۰ هجری قمری » نامر بحست و در وقت ناصر الملك توقیف گردید و « بهار » بیار داشت و بهران معید شد « بهار » باریج و مسافت مسافت بین « مشهد » و « بهران » را پیموند و یکسال بعد بمشهد بازگشت و بار دیگر « بوبهار » را منتشر کرد و وقتی که حاك بين الملل اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۱) شروع شد بار دیگر « بوبهار » را توقیف کردند اما « بهار » سمایندگی مردم « زرگر » و « سرخس » انتخاب شد و بهران آمد و « بوبهار » را دایر کرد و وقتی که « مهاجرت » پیش آمد « بهار » بیار ما سایر یاران راه افتاد اما نزدیک قم بر اثر واژگون شدن کالسکه دسس شکست و با چارای بهران بازگشت نمود و روزنامه « بوبهار » را مجدداً منتشر کرد و بر اثر مخالفت با دولت وقت بسوقف گردید « بهار » دو سال هم روزنامه‌ی بیم رسمی ایران را اداره میکرد.

در کودنای سوم حوت « ۱۲۹۹ » بر بدان رفت و سه ماه در بدان

ماند.

در دوره‌ی چهارم سمایندگی از طرف مردم بحضور مجلس رفت و در همین موقع « بوبهار » را همگی و ادبی منتشر نمود. در دوره‌های چهارم و پنجم مجلس بهار حراء اهلیت بود و مبارزه‌ی سدیدتی را با کمک سایر نمایندگان

شروع کرد .

در این دوران برحضر بود که «ملك الشعرية» یکساز دیگر ثبات عقیده و قدم خود را شویت در سایه و با سامفوا و بدون هراس و با اینکه مخالفین دست برور زده بودند مبارزه ادامه داد

در دوره ششم مردم تهران او را بمجلس فرستادند و در این دوره هم او در صف مخالفین دولت قرار گرفت و قانون سکی ها ، فشارها و ضیعات را بسجی انتقاد کرد و از مبادی آزادی و دموکراسی دفاع نمود و پس از پایان آبدوره «بهار» خانه بسین شد و صرفاً بمعالمت ادبی پرداخته در سال «۱۳۱۱ شمسی» بصمیم گرفت دیوان شعر خود را بچاپ برساند ولی گیوین سانسور مانع از چاپ دیوان او گردید و او را بی چاپ شده را از چاپخانه شهر نامی منتقل کرد و بدو حدی بگذشت که «بهار» توقیف و بیخ ماه زندانی گشت و بعد کسال باصهپان بعید گردید و با پایان عمر «بهار» موفق بطبع دیوان خود شد .

بهار ناآنکه اگر عمر خود را در سیاست گذرانده معدالك کسانهای پرسودی نوشته و تصحیح نموده است «تاریخ میسان» ، «محمل الواریج» و «سک سیاسی» از آن جمله است «تاریخ طبری» و «حوامع الحکایات عوفی» را تصحیح نموده است که هنوز چاپ نشده است

زبان پهلوی را هم در این هنگام فرا گرفت و در ترجمه حدیث اثر پهلوی هم کار کرد پس از شهریور ۱۳۲۰ «تاریخ محضر احزاب سیاسی» را نشر کرد و روزنامه «نوبهار» را بصورت بومیه و یک روزنامه کاملاً سیاسی و اجتماعی منتشر کرد و در مدت یکسالی که روزنامه مرور منتشر میگردد به سرمقاله مهمی بقلم وی نوشته میشد که دست به دست میگشت در سال ۱۳۱۳ استاد دانشگاه گردید و در کاپیهی دوم «قوام السلطه» و ریس فرهنگ بود

این خلاصه ای از زندگانی پرنتیب و فرار «بهار» بود . «بهار» عمری را در خدمت باین مملکت و مردم این کشور مصروف داشت کسانی ممکن است روس سیاسی او را بدینند ولی همه بالاتفاق بمقام ادبی و علمی او اعتقاد کامل دارند هیچکس را نمیتوان یافت که مگر نوع ادبی او باشد. گذشته از اشعار بلند پایه ای که استاد کرده و گذشته از صدها مقالات پرنهیر و شیرینی

که نگاشته «بهار» موجود مکتب نوی در ادبیات ایران است. تاسیس مجله «دانشکده» در اردیبهشت سال «۱۳۹۷» که یکسال تمام دوام یافت پایه‌ی این مکتب محسوب می‌شود.

این مجله هم‌چون در امصروف بر رقی و تعالی ادبیات ایران کرد و کودادی آرمان را که از چندی پیش دامگیر ما شده بود حبش و فعالیت داشت.

عقایدی که در آن مجله و بخصوص در آن زمان راجع به ادبیات و نویزه شعر انرار شده عقاید انقلابی است خود «بهار» که مدیریت آن مجله را داشت و یاران دانشمندی که در انتشار «دانشکده» با فقدان وسایل روح میسر دهند در راه احیاء ادبیات نوین کوشش فراوانی بکار بردند.

با اینکه «بهار» از نظر صباغت شعری بسبک متقدمین شعر میسرود و بسبک خراسانی قصیده می‌گفت معذاتک خشکی مقلدانه دیگران را فاقد بود. با اینکه باید معتقد شد که شعر کلاسیک بملک الشعرا ختم گردید حق نزرنگی بگردن ادبیات نوین ما دارد.

«در کنگره نویسندگان ایران» که از تاریخ «۴ تا ۱۲ تیر ماه ۱۳۲۷» منعقد گردید و ریاست آن با «ملک الشعراء» بوده وی در ضمن بطق مستدلی که درباره ادبیات و راه آینده‌ایکه باید نویسندگان و شعرا در پیش گیرند سخن راند چنین گفت

«... حیات عبارت از حبش و فعالیت است و حیات ادبی نیز هم‌واره در غم و فعالیت‌ها و جنبش‌ها بوده و از این رو حرکت انقلابی خواه اجتماعی خواه فکری و عقلی موجب ترقی ادبیات و باعث بروز و ظهور ادبا و نویسندگان نزرنگ شده و می‌شود»

همان‌طور که حبش مشروطه موجود و پدید آورنده يك دسته از ادبا و چند مکتب ادبی مهم و چندین استاد و هرمند نامی گردید، شك ندارم که حبش امروز یا حبشی که در نتیجه جنگ خونین و حرکت آزادیخواهانه روشنفکران و تحول بزرگ سیاسی و اجتماعی و ادبی پیدا شده است، باز دیگر دسته تازه و مکتبی بزرگ و استادانی نامدار برای ما تدارک خواهد کرد که پیش‌تازان آن تحول با موجود نبودن کوچکترین وسایل تشویق حوشبختانه امروز در میان ما نشسته‌اند.

ایران بتصدیق دوست و دشمن نگاهواره هنرمندان و ادبا بوده و هست ، ما آثار درخشان ادب عالی را در کتیبه بیستور و در میان قطعات «گمانه» زرتشت و در باقی مانده آثار ساسانی و در فهلویات و اشعار محلی بعد از اسلام و زبان شیرین «دری» و در طول ۴۵ قرن متمادی سراغ داریم و میداییم که هر وقت هنرهای زیبا خاصه شعر و ادب درین کشور از طرفی حمایت شده است بیدرنگ پهلو آنها و هنرمند هائی در این فن بوجود آمده و عالمی را حیران خود ساخته اند نگرور این حمایت از طرف دین و روز دیگر از طرف دولت و دربار بعمل میامد ولی ابامی فرار سیده است که بایستی این فن از طرف حود ملت حمایت شود و مردم دریابند که حمایت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آنها رهین زبان و ادبیات آنها است و برای تقای شخصیت ملی و استقلال سیاسی خود باید از نویسندگان و گویدگان با علاقه و التهاب تمام حمایت نمایند *

... ما امروز رسر دوراهی تاریخ خود قرار داریم ، راهی سوی کهنگی و توقف و راهی بطرف تازگی و حرکت ، هر گوینده و نویسنده که مردم را سوی آینده و جنبش و حیات هدایت نماید و صحت او حقیقی بر و عمده و رانده تر باشد گالای او در بازار آتیه رایج تر و مرغوبتر خواهد بود *

آقایان توقف و طمره در طبیعت محال است ، هستی عبارت از حرکت است . هر متفکر و نویسنده که هوادار توقف و محافظت وضع حالیه باشد ، با دلیل مسطقی ، باید اذعان کند که رو بجنب میروند و هر کس در زندگی رو بجنب رفت سوی مرگ شتافت ، خاصه ادیب و گوینده که باید همواره بمسافرات هییده پیشاپیش قوم حرکت کند تا قوم را که فطره دیر ناور و مانل بنو قف است قدری بیشتر بکشد اعرای روری در شعر مطلوب بود و امر و راعرای در عمل و فکر مطلوب است .

اعرای فکری و عملی همأ است که گوینده خود حد قدم بیشتر از آنچه میجوآهد قوم را بدان رهبری کند قرار گیرند و از آنجا قوم خود را آوار دهد تا قوم بدایحائی که باید رسید بطیب خاطر

نزدیک شود و در جای طبیعی خود استقرار یابد .
در همان مجلس میگوید

« ... معهذا ما همانطور که نمیخواهیم شعراء را از پیروی
روش کلاسیک منع کنیم نمیخواهیم آنانرا از پیروی شعر سنید
(بی قافیه) و بی وزن منع نمائیم . ما باید گویندگان را آزاد بگذاریم
که هنر نمائی کنند .

ما در تئو نظم باید پیش برویم و آن رات جدید را تقدیس
کنیم و چون خریدار ادبیات در نتیجه بسط تعلیم و تربیت در جامعه
ایرانی خود ملت خواهد بود و این بازار از دربارها و دولتها
دیرست جدا شده است خود ملت مصنوعات خوب را از بد تمیز
میدهد و بالاخره آزادی زبان و فکر و بشر افکار در آینده خود
راه را برای نویسندگان جوان باز خواهد کرد و مکتب ره آلیست
حواء در لباس سنن شعری و حواء در کسوت طرز جدید بوجود
خواهد آمد .»

عبدالحمید شماعی سمرانی

یکی از اختصاصات بزرگ «آریائی» است که از قدیمی ترین پیمبران و راهسایان آدمی، چه در «هند» چه در «ایران» و چه در «یونان» شعرا بوده اند چهار کتاب مقدس «ودا» و «فصاید» «خلایف» و «شیوای» «مهابهار» و «رامایانا» که از قدیمی ترین آثار ادبیات دینی و حماسی و علمی «سنسکرین» است و همچنین «ایلیاد» و «اودیسه» از «همر» شاعر یونانی و «گاتاهای زردشت» بهترین یادگار گویندگان باستانی این سه ملت هم بزاد است و تاثیر گویندگان در ملل مذکور از همین چند موضوع مرهن و آشکار میگردد

شعر در ایران پیش از اسلام

قدیمی ترین شعر ایرانی سخنان «زرتشت» است که در ضمن کتاب برزک و مقدس «اوستا» تا امروز باقی و مرقرر مانده و مابقی اشعار دانشمندان جهان و مورد تکرار و مساهات مردم ایران زمین بر سایر ملل و مردم گیتی بشمار میرود، و گذشته از این معنی که راز و بیارهای روحانی و حدبات آن پیمبر باستانی با خدای یگانه «اهورا مزدا» در روزگار شرک و بت پرستی دلیل بررگی روح و قوت فکر و قریحه ای گوینده ای است که در حان عصری زنجیر نقالیند دیرینه وند و کند اوهمام را گسسته و یگانگی ذات واحد الوحد ایمان آورده است قدر طبع و لطف سلیقه و تاثیر نفس گوینده را بر مرسانند پوشیده نیست که «زرتشت» با این سخنان خود توانست امیر مقدر و مردمان جنگجو و دلیری را چنان تربیت کند که با قوت ایمان خود در برابر دشمنان فوی پنجه ای ایسادگی کند و عافیت در سایه این تربیت آسانی، هومی صحراگرد و چوپان را که در مقابل هجوم همجنسان وحشی و حیوانات درنده سرگردان بودند، بر راع و آبیاری زمین و آماندانی ناع و کست و عمارت و آذارسارد و از آن مردم ملت برزک و جنهانگیر و تربیت شده، وجود آورد که تادیری حامی و نگاهبان مدن و تربیت تمام جهان شناخته آید

اگر در نوشته‌هایی امثال روایات یهودی که در تواریخ و تاریخ
 مانند «طبری» و غیره منعکس گردیده است، یا کتب ساختگی و جعلی
 مانند «سفر نامه فیثاغورث» که آهیم بدست یهودیان معروض گردید
 این اواخر شکل اصانه نوشته شده است «۱» صرف نظر کنیم می‌بینیم که
 سام مثل دانای جهان تا امروز زبان کنان و گویش برک و حداشناس و
 موجدش آفرین معرسمند و علمای قرن ماضیه مانند علما و نویسندگان
 قدیم یونانی که و صحت بعضی برآیدی و عرض بری بوده‌اند، آن کتاب و
 گویش آنرا برک می‌سازند.

شرح وسط و چگونگی «اوستا» و اینکه در چه زمان تألیف شده
 و چه مقدار از آن تازه بر وجه مقدار قدیمی و چقدر از آن از بین رفته است،
 حایش ایچا بیست «۲» و هر کسی میل دارد تألیفات شیرین و اسنادانه‌اهل
 فن قدیم و جدید مراجعه کند مراد ما ایچا بیست اشاره قسمت
 «گمناهای زرتشت» است، که شعر سروده شده و نباید آنرا قدیمی ترین
 شعر ایرانی شمرد که بدست ما رسیده است.

«گمنا» در اصل «گمناش» گمنا فارسی و الفو نای مثلث مفتوح
 است که «گمنا» هم میتوان نوشت و نادلایلی که از لهجه‌های امروز ایران
 مشرفی در دست داریم (جائی که بیسک این شعرها در آن سرزمین سروده
 شده است) که عموماً حرف «آ» در آن لهجه ثقیل و بعضی «ا» یعنی الف محدود
 شده و

۱- کتاب مرور در واقع زمان حکمی است که براسه نوشته شده و
 مناسباته «کسیون معارف» آنرا مانند يك کتاب حقیقی ترجمه و طبع کرده است
 که گذشته ارجحاهای تاریخی و حطیات دور از حقیقت از لطف و داهریسی امساء
 هم عاری و دره اصل و پایه واقعی ندارد

۲- در کتاب «دین کرت» که یکی از کتب ادبی پهلوی است در نامه
 «اوستا» چنین نوشته است

«دادای دارایان همه اوستا و دردا چنانکه در دهشت» از هر مرز بدیرفته
 بود و دوپچم (سجده) یکی گنج شایگان (سپکان) و یکی «دژ پشت» فرمود
 نگاهداشتن و بار در کتاب جمرایاتی پهلوی موسوم به (شهرهای ایران)
 گوید کیخسرو و پسر سیاوش آنجا (سمرقند) براد پس آتش مقدس برآم را
 آنجا شایید، دیگر زرتشت دین حسود را باورد و فرماید «گشتاسب» شاه
 هراد و دوپست هرگرد (مصل) مدین دیری مرتحنهای دین نت کرده و نوشته و
 سگجیه آن آتش میبهد : سپس اسکندر ملهون آنرا سوخته و بدریسا
 ریعت <

همه وقت (غیر از موارد خاصی که مستثنی است) حرف «ا» یعنی الف معتوج می‌آوردند مانند «حینه» بجای «خانه» و «ادم» بجای «آدم» و «خور» «ا» بجای «خاور» و «کسی» بجای «کاسنی» و هزارها شواهد قدیم و جدید - می‌فهمیم که کلمه‌هایی که در اوستائی یا «فرس قدیم» آخر آنها با الف ختم می‌شود شاید آری «آ» تلفظ کرد، بلکه آری باید شکل الف معتوج خواندو امروز هم بهتر است که عوض «آ» در آخر تکلمات «هاء» غیر مملوحت که علامت حرکت حرف ماقبل است، چون هاء حانه و لانه، بوشه سود، ماین دلیل لقب «سقااتا» یا «ت» و «آ» علیط و «سقااتا» یا «ت» و «ا» صحیح است، و ارفضا در خود متن اوستائی آن نیز همین قسم است و در غالب موارد با آخر معتوج نوشته شده است

«سقااتا» (گاب) در زبان پهلوی «کاس» شده و این سر یکی از مواردیست که «ثای» مثلث سینی تبدیل گردیده است و نظایر زیاد دارد، و جمع آن را «ساقسان» و «سوت» بدان را «ساقسایک» بطریق وصف ذکر کرده‌اند.

و هر يك از اشعار «سقااتا» را «ساقس» گویند و این لقب در زبان «سنسکریت» هم هست و در آنجا نیز «سقااتا» یا ثای مثلث عبارت از قطعات منظومی است که در میان بشر مانشد و «کاتای اوستا» نیز اصلاً چنین بوده است «۲» لغت «سقات» در پهلوی «ساقس» و در زبان فارسی بعد از اسلام «سقااه» شد؛ زیرا غالب سینه‌های زبان پهلوی در فارسی بعد از اسلام به «ها» بدل شده و «ساقس» نیز ازین قسمل است که گاه شده است، و گاه همانطور که در پهلوی هم بمعنی آهنگ و سخن مورو و هم بمعنی جایگاه و هم بمعنی تحت گاه و هم بمعنی دفعه‌ای از زمان است، در فارسی هم بهمان معانی مورد استعمال یافته است. و از مواردیکه در معنی آهنگ و شعر استعمال شده است، لغات «دو سقااه»، «سه سقااه» «چهار سقااه»، «پنج سقااه» میباشد که آهنگپائی از موسیقی و هور در نزد ایرانیان این فن مسعمل است، و نیز این لغت در زبان عرب هم داخل شده و یکلمه «مقام» ترجمه شده است و مقام در اصطلاح بمعنی پایه موسیقی است، چنانکه گوئیم فالان آواز بعالان مام است، و عوام آنرا «مقوم»

۱ - دهی است در کوه بيشانور

۲ - کاتاهای پورداود «ص ۶۱»

گویند و دیده میشود که «هتاه» در عربی بهمان معنی هائی است که «تگاه» و «گاس» داشت، یعنی هم بمعنی آهنگ موسیقی و هم بمعنی «جایگاه» و هم بمعنی بختگاه است، و این عیباً همان معنی که در «گاس» پهلوی و «تگاه» فارسی بدانها اشاره رمت.

وزن قطعات گانا «هجائی» است، و این طریقه ماوردان عروضی امروز ما که عروض عرب اشعار دارد، متفاوتست بچه عروض امروز ما از «سبب» و «وید» و «فاصله» تشکیل یافته و هر يك از این ارکان بر دو درجه تقسیم شده است لیکن شعر «هجائی» ازین تقسیم دقیق خارج است و میتوان گفت که این وزن تنها از «سبب حقیقی» ترکیب میشود و از «سبب ثقیل» و «اوقاد» و فواصل بی بیار است و بهمین جهت بعضی اشعار عروضی ما با وزن هجائی تطبیق میشود اما وزن هجائی بدرت با اوزان عروضی ماقابل تطبیق است.

وزن شعر هجائی در میان ملل هندو اروپائی تا امروز باقی است ولی در ایران بعد از حمله اعراب سسی که مدح و آهنگ آمد، بتدریج از میان رفته و جای خود را شعرهای عروضی داد.

گاتاهای زردشت قطعه هائی است با هجاهای مخالف «۶» و نام آنها چنین است

- ۱- «اهون ویتی» قطعه که با کلب «اهون» آغاز شده است و در پهلوی آنرا «اهود گاس» گویند.
- ۲- «اشته ویتی» قطعه که با کلمه «اشته» آغاز شده است و پهلوی آنرا «اشتو گاس» گویند.
- ۳- «سپناهید ویتی» قطعه را که پهلوی آن را «سپنهد گاس» است.

۴- «وهو خشته ویتی» قطعه که پهلوی آن «وهو شتر گاس» است.

۵- «وهیست واشت ویتی» قطعه که پهلوی آن «وهیست واشت گاس» است.

۱- برای تحقیق اوزان «هجاها» رجوع شود بقالة امتداد کریستن سن در سال دوم محله کاوه (گاتاهای) از ادبیات مردمی تالیف پورداد (ص ۶۲)

اسامی اقسام قصاید و بیتها و کلمات

قصیده «هایتی» که هم معنی فصل و هم معنی يك قصیده است که دارای چند قطعه باشد.

قطعه «وچش تشتی» مرکب از (وچه سواره) بمعنی سخن و «تشی» بمعنی بریدن و اندازه گرفتن «۱»

بیت «اقیسمن» بمعنی اندازه و میزان یا مقیاس است که در پهلوی «پتمان» و در فارسی «پیمان» «۲» شد

کلمه «وچه» بمعنی کلمه و سخن است که «واژ» شده است و در «گردی» هم امروز سخن را «واژه» گویند و در پهلوی کلمه است که

آنها را از لغت «واژه» ساخته اند و آنها را «پن واژه» گویند و «پنواژه» مرکب است از «پن» که بمعنی عمده و سرو برکت است و از «واژه»

معنی سخن و گمار و معنای آن بطن عالم باید و قصیده باشد و نیز بمعنی «خطابه» هم تصور شده است ولی عقیده آمده است که معنای اول اصح

باشد و این کلمه در کتاب پهلوی «حسرو ورتیک» آمده است «۳» چه آنها را در ردیف «سروش» و «چکامک» آورده است و اگر سرود و

چکامه را عبارات قصیده و داستان سرایی یا نعل بگیریم، آنگاه «پنواژه» را باید خطابه گرهت و هرگاه سرود حکامه را کلمه ای مرکب بخواهیم

(چنانکه در مس یزدون و او عظم آمده) آنگاه میتوان تصور کرد که سرود چکامه بمعنی نعل و پنواژه بمعنی قصیده.

از زمان «ساسانیان» اطلاعات زیادتری در دست داریم، و بحسب شعری که از آن زمان رسیده است، سحان «مانی» «۴» معروف است،

ایسر برکت در عهد «اردشیر بابکان» میریسه و در زمان «شاهپور» پسر «اردشیر» دعوی نبوت کرد و بدست خانشینان «شاهپور» قتل

۱ - گاتاها ص ۶۶ حاشیه

۲ - متون پهلوی ص ۲۸ فقره ۱۳

۳ - «هرگو» و «بربط» و «نور» و «کازوهر» سرود و چکامه و نیز «پنواژه گفتن و پای باری کردن استاد هشتم «متون پهلوی ص ۲۸ فقره ۱۳»

۴ - برای شرح حال «مانی» رجوع شود بر سائله این ماده که بعنوان خطابه در دانشکده محترم معقول و مقول ایراد شد و سپس در ضمن سایر رسالات و خطابهها متوسط همان دانشکده بطبع رسیده و جداگانه نیز طبع شده است

رسید ، « مانی » کتب خود را که زیاد بوده است بخط و زبان « سریانی » نوشته بود ، ولی يك كتاب فارسی داشته است و نام آن « شاپور گمان » ، که ظاهراً با زبان ابوریحان بیرونی در دست بوده و ابوریحان در « الآثار الباقیه » قسمتی از آن نقل کرده است این کتاب امروز در دست بیست ، ولی اوراقی درین اواخر از ریز انقاص و شش دارهای شهر کهنه « تورهان » بدست آمده است که همه آنها از حدس اشعار هجائی و بزبان دری و بخطوط مختلف پهلوی و سعدی و ایعوری است ، و اینکه ما آنرا بزبان دری میخوانیم از آنستکه ما لهجه آن پهلوی تفاوتی دارد که محل شرح آن اینجاست ، و چون بعضی لغات آن در زبان دری موجود و در پهلوی بیست ما آنرا اصل لهجه زبان دری دانسته ایم .۱

این اشعار اگر چه پاره پاره و ناقص و بی سر و ته بدست آمده ، لکن معلومست که متعلق کسانی از اصول دین « مانی » بوده و باغلب احتمالات بقایائی ارهمان کتاب « شاپور گمان » است ، و در این اشعار شرح بدو ایجاد و خلقت جهان مادی و ظهور اهرمن و سای آسمانها و زمین است ، و در ضمن نیز قطعهای ادبی و زیبا در وصف عالم نور و درج نور دارد که بی اندازه حالب دقت و لطیف است

وزن این قطعات یکی دو تا هجائی و قسم زیاد آن که مختص به يك كتاب و شاید همان شاپورگان باشد ظاهر آوردن به هجائی است

الف شهرهای دوازده هجائی مانی :

حورشیدی روش ، ادپورمای براراک ،
 روزبناد برارید ، ار توارای اوی (درخت) ،
 مروانی نامیکان ، اوی زاریندشادلها ،
 وارند کوتر (آد) هرسه مروی وسب (گولک) ؟
 سراوینداد اوآزید (؟) ی کیمکان ،
 استایند (هروسب) توارای اوی (درج) ،
 برجته آن فارسی امروز
 حورشید روش و ماه بنام برارنده ،

۱ - برای مرید اطلاع الهجه دری و پهلوی و عقاید مختلف دست مان رجوع شود مقاله اینجاست (خط زمان پهلوی در عصر بردوسی) مندرج در مردوسی نامه مهر

روشنی دهند و برآوردگی نمایند از تنه آن درخت
 مرغان روشن و سحری آواز دهند سادی،
 سخن گویند . کوتر، و طارس (پرستو؟) همه (گونه)
 سرآیند (و) آواز حواصد (. م) دختران ،
 ستایش کنند (همه گونه) . تنه آن درخت را،

ب : اشعار نه هجائی مانی :

هیت ایاختر پرورد ، اددو ،
 ارنهاتک آگوس ساد کیشت ،
 ادپدهای ابردوم آسمان ،
 ال اگوست ، او شان یلوانک
 ا پسپس (۱) گردیدن رانی ، مروماینت

✽ ✽ ✽

مرستک دوامر گمارد ،
 او شان دودی ال او و پسده ، اد
 پاریسسی روش اهرایت ، او
 اژواداد روش آب او آدور

✽ ✽ ✽

اژ گو میرش یارود ، روش
 رهی دو ، هانی حور حشیده ، اژ
 آدوراد روش بد پیر پریسپ
 مروهرین وادین روشین آیین
 اد آدورین ، اددوا زده در ،
 الی آخر . . ۲ .

ترجمه اشعار نه هجائی مانی :

همت اختر را برچسبید (یعنی صب کرد) و دو

- ۱ - برای مرید اطلاع از این درخت رجوع شود برساله « مانی »
 قایم ایحانف
- ۲ - برای مطالعه مانی اشعار رجوع شود کتاب « مانی » تسالیم
 پرومور « حکم » آمریکائی

اژدها را برستو مقید ساخت،
 و بدان آسمان زیرین بر
 بداشتشان و برای
 گردآیدن آن آسمان، بر ماده
 دوشسته برگماشت ۱
 ایشان (عناظر محصلطبور و طالب که در عالم ظلمانی بچک اهرمن
 اسیر بودند) ۲ دیگر نار سوی و بسند ۳ ، و
 در نار (حصار) شتاسند ، و
 از باد و آب روش و آتشی
 که از زیرش رسوب کرده ، روش
 گردوبه دو گانه آتشی برای حورشید [ساخت]
 و پدر روشانی ۴ ، بیح ناروی
 فروهری وادی و آب روش ؛
 و آتشی، و دوا دره ۵ الح

۱- اینجا در اصل لغت (آن پی س بی) لایق ناممهوم است لیکن معاد
 مطلب معلوم است یعنی همت اختر دار آسمان زیرین که آسمان اول باشد میچ کوب
 و پرچین کرد و دواژدها را هم آنها مقید فرمود پس دو فرشته بر ماده
 را موکل آنها ساخت که هر وقت لازم باشد آنها را نگردآیدن سپهر وادار
 سارند (مافی تالیف ویلیام میکسن)

۲- برای درک این معنی رجوع شود برسانه زندگانی « مافی »
 تالیف ایضاب

۳- « بسند » سرحد نور و ظلمت و خط فاصل بین ایدو عالمست که دنیای
 مادی در آنجا موجود آمد (درک رساله زندگانی مافی)

۴- روش پد ، یعنی پدر روش یا پدر روشانی ، مرد خداوند عالم نور و
 فاعل این کارهاست

۵- بقیه مطلب و دواژده در و بیح خانه و سه تحت گاه و بیح
 فرشته روانچین (از اصطلاحات « مافی » است یعنی فرشتگانی که روان مومنان
 را برگرفته با آسمان میبرند) یا قاص (ارواح) در حصار آتشی برگماشت و برای
 (ماه نوت) بر از باد و آب بیح حصار فروهری ، نادی ، روش ، آتشی ، و آبی و
 چهارده در و بیح خانه و سه تحت گاه و بیح فرشته روانچین در حصار آبی مهیا کرد الح

این اشعار چنانکه دیده شد در وصف ساختن آسمان اول و سعه سیاره
 و حورشید و ماه بود و بعد از این شرح ساختن زمین و جهات ارضه و اقالیم
 میآید که از موضوع ما خارج و اگر عمر نباشد در تفصیل مرگشت مافی ذکر خواهد شد

و نیز در ضمن اوراق و کاغذ پارهای مکتشفه تورمان شعرهای دیگری هم از مانی که مربوط به همین موضوع و جزء کتاب دیسی شاپورگان یا کتاب دیگر بوده است ، دیده میشود که از حیت وزن با شعرهای موی معاوست ، از آنجمله ،

احشاه ابرمن یردان ،
احشاه ابرمن یرد و درک ،
احشاه پد من فرهی گر ،
احشاه اشما یردان ،
احشاه فرهی گر من بوحاگر ،
احشاهد اشما .

احشاهد برابر آن
که معنای آن اینست

بحشای برمن خدایان
بحشای برمن خدای بزرگ
بحشای من فرهی گر
بحشاند شمارا خدایان
بحشاید فرهی گر من گناه کار را
بحشاید شمارا
بحشاید همگان را

و «تگر یستن سن» اسناد معروف درمحلّه «کاوره» این بسیار از اشعار مانی که هشبهجامی است آورده است

ابریر وانح (؟) اسنو حرع هیم
حی از بابل زمیع و سیر یجت هیم

یعنی من مرد ابریر وانح (؟) هستم که رضایب بحای ماورم ز برأ
که از بابل مایل هستم .

و نیز باید گهه سود که سبحان «مانی» درین نوشته ها از شیوه هر و ارتش یعنی داخل کردن کلمات آرامی در ضمن سخن سراسر است ، و يك كلمه آرامی ندارد و معلوم میشود که در مشرق ایران طریقه هر و ارتش معمول بوده است ، و پدای مانیان پیودی و آرامی در آن سرزمین نارسیده و عبارات بران دری و بره و «سغری» حالتی نوشته می شده است

(ب) کتیبه حاجی آباد

از جمله اشعار زمان «سایان» کتیبه «حاجی آباد» است که
توسط اسفندیار پهلوی سیاسی خوانده شده و آن عبارت است از يك
قطعه شعر است که استاد «گریستن سن» آنرا در مجله «کاوه» سال
دوم از قول استاد «اندریاس» پهلوی دان معروف نقل کرده و عین
آن عبارت این است

«کتیبه سنگی حاجی آباد که به براندازی شاه ساهپور اول و بنا
کردن عمارتی جامع است تا يك بطی پادشاهی که در بحر «هفت هجائی»
بظم شده است حایه می یابد و آن ابیات در زبان پهلوی این چنین
است +

کی حیداعی المندی
حیدی کی دسی بیوی است
هان پادی بند این در کی
ایرنا ادی و تری
ازهان حیداعی انواسی
پس کی پیری اوهان حیداع
او گندی اوی دستی بیو

یعنی مردی که او این بنا نظرف معرب بنا کرده و دس بیگوست
پای درین دره نهاد و پیری بحایت این بنا انداخت پس مردی که بی بحایت
این بنا انداخت دسش بیگوست

(ج) یاتکار زریران

دیگر از جمله اشعار «پهلوی» تصور میشود که قطعاتی باشد
در کتاب حماسی موسوم به «یاتکار زریران» که بدریغ نسبت چهل
کاتبان با سرهای همان کتاب درهم و برهم شده و معدک هور گمان میرود که
قسمی از آنها سالم باشد مانند سخنان «حاماسب» که از گزارش
رزم فردای «گشاسب» با «ارحاماسب» پادشاه «هوار» خبر میدهد و
این اشعار هفت هجائی است

گوید حاماسبی بیتاس :
اوه کی احماسبی زات ،

ایوپ چوون (اج مات) ۱ راب مرد .
 ایوپ اح ابر نائی -
 گیه ، اویشان بی رسید ،
 هرناك این هم پت کوپند ،
 تك بوتك اووراژ پووراژ ۲
 وس مات اپاك ، پوهر ، اپی پوهر ۳
 وس پوهر اپی ، اپیتر ،
 وس اپیتر اپی پس ،
 وس نرات اپی نرات ،
 او وس کی شوی اوهد ،
 (کی سان) اپی شوی بوهد ،
 ترجمه :

گویند حاماسپ حکیم
 آسکس بهر که از مادر بهراد
 یا چون (از مادر) زاد نمود
 یا از حوایی و بر نائی گی
 سرحد گمان برسید
 فردا این دودسته فرو گویند .
 دلیر بدلیز و گزار بگزار ۴

۱ - این جمله در اصل کتاب بیست و تصور میشود در اصل بوده و از علم افتاده به شیوه بیان پهلووی تکرار حملات است خاصه که مورد هم داشته باشد و اینجا تکرار این جمله لازمست علاوه بر هم با اثنای آن تمام میشود

۲ - در این بیت اگر (وراز) را دو هجائی بگیریم دو هجا زیاد مساید ، و شاید (وراز) که همی گزار یا قوچ حسگی است بشکل يك هجا خوانده میشود است و در آن صورت بیت هفت هجائی خواهد بود و درستست

۳ - هشت هجائی است ؟

۴ - ظاهراً در زبان پهلووی قوچ را که گویند بر باشد گزار میگفته اند ، و گزار همی حوچ برهم میگفته اند و اینجا کایه از شجاع است ، و عرب نیز پهلووان لشکر را (کش کتیبه) همی قوچ لشکر میگفته است ، و بر قوچ نام آئنی بوده و از جمله ارادهای حسگی که صفت دشمن میشکانه است و ناز و سوراخ میکرده

س مادو سردار می پسر ،

س پسر می پندو

س پندو می پسر ،

س برادر می برادر ،

وس زن شویند

(که آبان) می سوی شوند ،

و نیز در همین جامه داستانی و طعانی است که ماسد «**توجیع** آمد»

مکرر می شود و آنها نیز «**هفت هجائی**» است ماسد

و شاسب سه بی احیزیت ،

اوبی اپاچ بیکرم ،

توجه :

گساسب شاه به برحیرد ،

و به مار سگرد .

و در این کتاب چنانکه گفیم جمله‌هایی هست که تکرار میشود ، و

بیز جمله‌هایی است که با سایر جمله‌های اثر ورود و دارای لغات شمیری

است و گاهی نویسنده مجبور شده است که برخلاف قاعده فارسی که نباید

فعل در آخر جمله قرار گیرد ، حملات خود را با اسم جسم کرده و فعل

آن جمله را در میان قرار دهند و این هم دلیل دیگر است که اصل کتاب نظم و سر

مخلوط بوده است .

(۵) درخت آسوریک :

دیگر رساله «**درخت آسوریک**» است که اهل فن گویند در اصل

همه آن شعر بوده است و آن رساله ایست در مساطره «**فحل و بوز**» و از

شیوه کلمات قدیمی و جمله بندی و کم دانش «**هژواش**» بالنسبه سایر

کتب و بودن بعضی لغات معلوم دانسته اند که از نوشته‌های قدیم و ساید

معلق زمان «**اشکایان**» و در شمال «**ایران**» نامی شده باشد .

امروز تمام این کتاب دارای اوران هجائی درستی نیست و عانیاً به سر

سیه بر است ، ولی بعضی قسمتهای آن کسر دست خورده و تاکنون وزن خود را

۱ - رجوع شود بکتاب (یادگار ایران) جزء ششمینای بهار می گرد

آورده دستور خاماسب حی طبع امشی مخصوصاً صفحه ۱۲ هـ قرة ۸۴ - ۸۵

۸۷ و بعد از آن

حفظ کرده است و معلوم میشود که اصل آن شعر «دوازده هجائی» سروده شده است و در پایان آن رساله نویسنده یا گوینده آن اشاره بسروذن و سپس آن میکنند اینک برای نمونه چندین آیه را ذکر میکنیم

درختی رسته است تراوشتو آسوریک،

نش خشکست، سرش هند برآ

وز گش می ماند ۲

مرش ماند انگور شعرین ساز آورد

مر مومان وینا آیم درختی بنند

۳ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰

پوخویرس دمیك درختم بیسمه من

حی شاه اج از خورد گدنوك آورد باز

نگوگان محتم در سیم وات پایان

گیوا کروب اح من کردند و رازد میهن و مان

گواز اح من کردند گو گوینده شی او و ریح

دمیك اج من کردند و رازان و رنای

مواکم و رزیکران نالین ۴ اموزده پایان

زس اح من کردند کی بو پای ساند

حوب اح من کردند کی بور گلین ۵ مانند

هی اح من کردند کی بوسر گو گو کورند

هیرم آوران کی بوسیح بریرند

تایسان اسایکم پوسرستر و یاران ۶

۱ - این بیت چهار هجا کم دارد

۲ - این بیت هم ناقص است

۳ - اینجا دو بیت است که قذری ناقص است و بر من سرودد (یعنی ما من هم بردی کند) که من از تو برترم به سگوه چیر

۴ - کنایه ای الاصل و معنای آن (نعلین) است که ظاهراً بری است و در عارش و پهلوی آن درست معلوم نیست و ناین سب يك هجا زیادتی دارد

۵ - کدا و زکلس را بعضی شروازش و رحلیس هم می (پتان) کنه پایان - پایبا باشد داشته اند و در نسخه بدل (گریون - گردن) هم دارد

۶ - يك هجا زیاد است، ط بوسر - سر باشد و پوزاید باشد

شکرم و رزگران کوشیا ۱ آرات مریان
الی آخر

ترجمه این اشعار :

درحی روئیده است بر کشور اسورستان
من آن حشک است و سر آن بر است
مرگس به بی ماند
برس باگورمانه شیرین نار آورد
ایردمان نگاه کنید من آن درخت بلند
هیج در زمین حیرت ۲ درحی همش من بیست
چه پادشاه از من میجوورد چون نازه آورم بار
بخته کشیها و دگل ناده اهاستم
حاروب از من کند که حارمان برونده
هاون چوبین از من کند که خو و بریح سکوند
دم و نادرین از من کند برای و زابیدن آتش
موزه بر رگرام و عین مرهه پایام
رسمان از من کند که پای تو سنده
حوب از من کند که سگردن (پاهای ؟) نور بند
میج از من کند که برا سرگون آویرند
هیرم آتس همسم که براندان بر شمه سارند
ساستان سایه مر سهر یاران همسم
برزیگران را شکرم و آزاد مردان را انگین
الی آخر ه ه ه

ه) چاه شاه پهرام

دیگر از آثار مسطورم هجائی قطعه ایست موسوم به «اپرعی شه»
وهرامی و رراوند یعنی «اندر آمدن شاه پهرام مقدس» و این

- ۱ - کوشیتا هروادش است و آرا دوشاب معنی کرده اند، ویک هعاز باد
می آید - شاید معنی دیگر داشته است
- ۲ - حیرت و حیرس هم جاء معنی اقلیم چهارم است، و «ممودی» این
کلمه را درالتبیه والاشراف آورده است

قطعه از آثار زردشتی بعد از اسلام است که در ایران سروده شده لیکن چون کاملاً ناقص است اشعار عصر ساسانی گفته شده ما آنرا جزء آثار شعری ساسانی قرار دادیم

این قطعه در اصل اشعار ۱۳ هجائی بوده ولی در آن ظاهر آنحریمهائی شده و قسمهائی از آنرا انتظام افتاده است

این قطعه در مرزده طهور موعود «مزشینا» و ظلوع «شاه نهرام» و «وزراوند» است و در ضمن شکایات ملت زردشتی را از جمله ناریان شرح میدهد و دیادیریشای تجم و تاج ساسانی بدیه و موجه میکند

تفاوتیکه این قطعه با اشعار قدیم ساسانی دارد آنست که دارای قافیه است، و ما در موضوع قافیه و اینکه رچه زمان قافیه در شعرهای هجائی رسم شده است بعد صحبت خواهیم داشت

ایجا خنده شعر از آن چاهه را بر ای نمونه میسگاریم ۱

ایستوات کد پیکی آیداج هندوکان

کدمت هائی شه و هرام اچ دوک کیان

کد پیل هست هر از ابر سر آن سر هست پیلان

کد آراستک درش دارد بوادویسی هوسروان

پیس لشکر برند پوسپاه سرداران

مرتی سیل ۲ اپایب کردن دیرک بر گمان ۳

کد سوب بر گویت پوهندوکان

کد اماح چی دیت اح دشتی بازیکان

اپرایوک گروه ۴ دین وراز کردو برمت

شاهان ساهیه اماه اچ هیری اویشان

چیگون شیدا دین دارند چیگون سک خورند نان

برگره پاتنه سائییه ی اچ هوسروان (الح)

۱ - برای قیه رجوع شود مکتب (منهای پهلوی طبع منی ص ۱۶۰

(۱۶۱)

۲ - اصل این بیت و سی بضم اول است که بعد (گسی - گسیل) شده ولی

ایجا آنرا (سی) تا باء ایجا آورده اند

۳ - کدا و میرساند که ترخمان در اصل فارسی است و معرب شده

لغت دیگر است ؟

۴ - دروا و دروع ، هم خوانده میشود و این بیت قدری پچیده است .

ترجمه این شعرها :

چین باد، که پیکی آید از هندوستان
 که آمد آن شاه بهرام از دوده کیان ،
 کجا پیل هست هر از و بر سر هر پیل هست پیلان
 کجا آراسته درفش دارد نائین سروان ،
 پیشاپس لشکر برید بهمراه سپهسالاران
 مردی گسیل باید کردن در کوی رحمان
 که رفته و نگونیده مردم هندوستان
 که ما چه دیدیم از دست اریان
 با گر هی اندک دین خود را مستتر کرد و رفت -
 شاهشاهی ما سبب ایشان

۱) سرود گرگویی :

یکی دیگر از آثار برجسته ادبی ساسانی که بنظم هخامنشی یا مراغان
 فارسی گفته شده است «سرود گرگویی» میباشد.
 «سرود گرگویی» از برکت وجود کتاب قدیمی و مهم تاریخ سیستان
 باقی مانده و بدست ما رسیده و اگر چه وندری در آن تجویف بعمل آمده، لیکن
 ناز بسیار حالت بوجه و مهیباست و بیرون قرآینی حسد که جای گفتارش اینجا
 نیست از اسعار صحیح و مسلم ساسانی است .
 این قطعه از اسعار شش هخامنشی، و در «آتشکده گرگوبه» واقع
 در مملکت قدیم «سیستان» این سرود خوانده میسده است و تاریخ سیستان
 فصلی خاص درباره این سرود ایراد کرده است هر کس خواهد مآتجا رجوع
 کند، این سرود ظاهراً بر زبان «وری» است نه «پهلوی»، زیرا اطلاع
 داریم که در متنی ایران زبان ادبی «وری» بوده و قطعاً این سیوه مملکت
 جنوبی «حراسان» راهم مباشرت میساجده است *

سرود گرگویی :

فرحب بادا روش ،
 حسیده گرشاسب هوس ،
 همی پر استارحوس ،

(۱) دوس کس می (۱) دوش ،
 دوست بد (۲) آگوش ،
 به آفرین بهاده (۳) گوش ،
 همیشه بیکی گوش ،
 (که) دی گذشت و دوش ،
 شاها جدا یگانا ،
 به آفرین شاهسی ،

ترجمه آن :

افروخته مادا روشنائی ،
 عالمگیر نادهوش گرشاسب ،
 همی پر است از حوس ،
 سوش کس می دوش ،
 دوست بدادر آغوش (۲)
 بس آفرین به گوش ،
 همیشه بیکی کن و بیکی کارناس
 که دیروز و دیس گذشت
 شاها جدا یگانا ،
 سا آفرین شاهسی .

ز (شعر بهرام گور) :

در کتب یاد کرده مسویسد که «بهرام گور» شعری گفته است، و
 آن شعرا را اولین شعر فارسی میسازند و تا عروص عرب تطبیق میکنند و
 باخلاف مسویسد

مم آن سیر یله ، مم آن سر گله ،
 نام من بهرام گور ، کیمیم بوجبله !

و یا :

مم آن بمل زمان و مم آن شیر یله ،
 نام من بهرام گور و بندرم سوجبله ،

و یا :

با فاسام دیگر که در کتب ضبط است.

و مطابق تحقیقاتی که گذشت، پیش از «بهرام گور» در «ایران» شاعرانی بوده اند، و نیز معلوم کردیم که شعر در ایران اساساً مطابق عروض «عرب» بوده است و بلاشک در عهد «بهرام گور» قافیه هم نداشته از این گذشته کلمه «بهرام گور» و سمت آن کسی که نامش «بهرام» بوده و سمت «ابو حمله» کسی که زبان «عرب» هم قطعاً میدانسته و محتاج ندانستی آن بوده و از بنا کردن عروض ایرانی و شاهزاده ایرانی بل ساهسناه آسا بوده است از همه مضحک تر است! این بیچارگان که این شعر را با این شکل مضحک جعل کرده اند، هر یک افسانه و قس «بهرام» بحیره را خورده و ما خود گفته اند که چون شاهزاده بحیره رفته و در ارد پادشاه «عرب» پرورش یافته است بلاشک عربی یاد گرفته و با اعراب بادیه آمیز میکرده و ما مد اعراب کیه «ابو حمله» نیز بروی خود نهاده و حوسحال بوده است که بازه يك با عرب حسابی شده است آنوقت این شعر را گفته!

عجیب آنکه بعضی ندکوه نویسان شعر عربی باو نسبت میدهند و مقدم همه «عوفی» است ۲ و گویند من دیوان عربی بهرام را دیده‌ام و از آن شعر نوشته‌ام و دو قطعه هم شعر عربی باو نسبت میدهند ۳ و پیدا است که کتابی بوده است در داستان «بهرام» مشحون نظم و سر که از فارسی عربی ترجمه شده و عوفی آنرا خوانده و خیال کرده که براسی این شعر ها از خود بهرام است!

حقیقه ایست که ساهزاده ایرانی هر چند تحت معروف در دملک «بحیره» پرورش یابد باز از دربار بزرگ «طیسئون» مؤید و هیرند و بدرریند و امور گاران و بدیمان و سرداران دانشمند در خدمت او میگذرانند و میگذرانند و لیعهد ایران در میان نادیده عرب تا نومیان محصور گردد با بقول «عوفی» بدعایی لعن عرب واقف و عارف سودا، و از این

۱ - عوفی گویند از راه ضرورت ساده دمت (۴) و بشو و ماء او در میان اعراب اتفاق افتاد و در مطابق لعن عرب واقف و عارف گشت.

۲ - و او را شعر تاریست بنایت تلیع و اشعار او مدوست و سده در کتابخانه سرپل با رازچه حجاز در دیوان او دیده ام (کتاب الزلابات ج ۱ ص ۱۹ طبع لیدن)

۳ - کتاب الزلابات ج ۱ ص ۲۰

گذشته دلایلی داریم که بزرگان و اعیان ایران از ساختن شعر خودداری داشته اند اگر هر آینه «این خورداذ» به شعری از «بهرام» یاد بسکرد ما نسبت شعر پهلوی را بر بان پادشاه روا نمیداشیم .

قول این خورداذ به .

«و مدینه دماوند شلسه . قال بهرام خور

منم شیر شلنیه و منم بپر آله ۱

ظاهرا اصل پهلوی آن همین بوده است

هن او م شیري شلنیک او من او م بیری یذک

یعنی من ششم شیر سله سله ، و من ششم بر آراد ، و این شعر به وزن هفت هجائی است و یک بیت تمام است ، و چون تذکره بوسان آنرا با اوران عروضی مطابق نیافته اند ، از پس خود برای آن اورانی با اختلاف روایات تراشیده اند و سپس تصور آنکه بیت مر بوریک مصراع است ، مصراع دیگری که شامل نام «بهرام گور» و شامل کلمه «نوجبله» باشد بر آن افزوده اند ۲ ، و همین نکته که روایات شعر مر کور در بحر رمل ولی در حافهای مختلف آمده است ، بی یکی از وجوهی است که از موضوع بودن این شعر را تأیید میکند و اگر هر آینه اصل و حقیقتی داشته باشد ، همان روایت «این خورداذ» است ؛ که میرساند بهرام نامی چش شعری گفته است و طرز وسوه شعر هم قدیمی بودن را مدلل میسازد ، و ایهم معلومست که نواحی دماوند در عهد قدیم نام آنرا از امروز بر نشه بر و بلکه شاید این صفحات تا حدود تهران و شیراز در آن تصور مشتمل در جنگل های اسوه و خره جنگل برك مار بدران بوده است ، چنانکه درباره ری می نویسند در سها تره دیلمیه ۳ یعنی سرزمین ری دارای طسعت گیلان است

آمدیم بر سر شعر «بهرام» که در تذکره ها ضبط است ، اقوی دلیل بر عبط بودن مصراع نابی و معمول بودن آن چنانکه اسارتی رفت آنست که کلمه «بهرام» در اصل مصحف کلمه اوستائی «ورورخنه» است که معنای آن گذشته ازدها باشد ، و این اسم مصحف «ورهرا» و بعد «ورهرا» و سپس «وهرام» و بعد ها در عصر اسلامی «بهرام»

۱ - حاسیه سعه نقل یله (المناک والمسالک طبع لیس ۱۱۸)

۲ - عالی هم آرا قدری مشوش نقل کرده است (هرد الملوك العرب)

۳ - معجم البلدان . ح ۴ ص ۳۵۸

شده است ، لیکن در زمان ساسانیان این نام را سپهرام می گفتند و «ورهرا ان» می گفتند، بر روی سکه شاهنشاهان ساسانی که سپهرام نام داشته اند عموماً «ورهرا ان» نوشته شده است نه سپهرام - پس چگونه می شود که ورهرا ان خود را «پهرام» بخواند ؟ و اگر مدعی شوند که ساند اصل سپهرام در شعر مزبور ورهرا ان بوده است میگوئیم که تلفظ «ورهرا ان» برخلاف وزن و بحر نیست که ادعا می کنند و شعر «رهل» مذکور این نام درست می - آید علاوه بر این لقب «گور» بدون سکه لقبی است که بعدها یا در عیاب به آن پادشاه داده شده و مردم این نام را بوی پادشاهان به خودس ، چه نظیر دارد که شاهنشاهان «ساسانی» این گونه لقبهای نامطلوب که دلالت بر عظمت یا عمل صواب یا لفظ ممدوحی میکند بر خود بگذارند و بدان مباحث و رزید ، مثل اینکه لقب «دفر» یا «نزه گور» بر برد گرد «اٹیم» یا «هو به سنبا» بر «شاپور ذوالاکتاف» یا «ابوشکروان» مرحسرو اول و غیره همه را دیگران و غالباً پس از وفات بر آنها پادشاهانند و همعصان است لقب «گور» برای «پهرام گور» ، و عربی تر از این کبیة صحیب و عرب «ابوجبله» است، که مبعور است «پهرام» شاه شاه «ساسانی» چنان چیزی را قول کند، بویره که کبیة نهادن در میان «اشراب» هم بعد از اسلام رواج یافت و قبل از اسلام کبیة نهادن در میان «عرب» مطابق نص بواریخ نبوده و در میان اشخاص تاریخی هم هیچ دهنده می شود چنانکه «تیا به» و «غسانیان» و «آل بصر» و رجال «فرینس» حر «الوسعیان» هیچیک صاحب کبیة نبودند .

شعر جالبی بعد از اسلام

قبل آنکه کیفیت پیدا آمدن شعر در «عرب» و آمدن هروس را شرح دهیم لازم است بدو بگردیم که بعد از «اسلام» با وجود آنکه «عرب» هروس معروف شعر میگفت معذالک ما را اشعار هجائی بعد از قدیم در «ایران» متداول بوده و میتوان گفت که هنوز هم در میان «کردان» چنانکه بعد خواهیم دید، این رسم جاری، و ما اینک اشعاری را که بر زبان «پهلوی» یا «ذری» یا «طبری» یا «کردی» و برون «هجائی» است و در واقع دسالة سنك شعر قدیم است در این فصل ذکر خواهیم کرد و اگرچه شاید بعضی از این اشعار متعلق قبل از جمله «عرب» باشد اما چون بوسیله کتب اسلامی بدست ما آمده و از ما حد «اوستا» و «پهلوی» بدست نیامده است ما بنا بر احتیاط آنها را در ذیل این فصل نهادیم

(الف) شعر گینجسرو

حون این شعر را صاحب «تاریخ قلم» از قول «گینجسرو» نقل کرده است، با وجود اینکه ما لمطع والیقین میدانیم که از «گینجسرو» نیست، و عقیده خود را در قدیمی بودن آن شرح خواهیم داد معذالک برای آنکه نامی باین شعر بدسیم بهمان نسبت که مورخ قم داده است امضا نمودم

تاریخ قلم می نویسد ۱

«چون «گینجسرو» از همدان بر حاسب و نجابت «افرانسیاب» عربیست کرد در طلب حون پدرش «سیاوش» چون بر رغاز رسید و ازین در غار بر زبان عجم «اسیجند» نام بود نظر کرد تا «ساروه» و «قلم» و در آن حال هر دو دریا یکی بودند، پس «گینجسرو» پهلوی مثل زد و گفت

خندش درمان نرم افش بوشام ۱ بزش کسجر گرام ماوش در نشانان

و چون «یب بن خودرز» ۲ از «کیحسرو» اس «فهلوی» بسند
و «یب» بر دیک افرود آمده بود، پسر خود «بیرون» را گفت ای پسر من
سخن و گمار ملک شنیدی، اینجا باش و این آب را بگسای تا آنگاه
که «کیحسرو» بر «افراسیاب» طعریاقت و اورا نکست و سهر او که معروف
و مشهور است بر بان عجم به «وهنتب گنگ» حراب کرد
خون برسید بموضعی که آن را «التوی» گویند از ناحیت «خدی»
بر اندرون «ساوه» و «آبه» مشرف و مطلع شد، پس یافت آن ناحیت
را که از آب خشک بود، پس «کیحسرو» «یب بن خودرز» را گفت
من چیزی از این عجیب بر ندیده‌ام، من این موضع را پر آب بگداشم و
اکنون خشک شده «یب» ملک «کیحسرو» را گفت یادداری ای ملک
که خون تقریه «اسعید» رسیدی مثل ردی که «چون حق سبحانه و تعالی
ترا ظفر دهد» افراسیاب و مطهر و منصور باز گردی این آنرا انگشانی
و این موضع را عمارت کنی» خون من این «فهلوی» از تو بشیدم
سند تو «بیرون» را وصیت کردم بگسودن این آب، چون ملک سخن
«یب» بسید شادمانه شد

مدار آن «کیحسرو» امرا و اسپهبدان را بر بان عجم گفت که هر
کسی «سایه بگیرد» یعنی هر یکی از شما موضعی فرا گیرد و عمارت
کند الح

آمدیم مر سر سر «کیحسرو»، درایکه این کلام از «کیحسرو»
بیست، شکی نداریم، چه دولت «کیان» اردولتهای بیس از تاریخ است
و هر گاه آن را تا «هخامنشی» یکی نداییم و «کیحسرو» را بر عم بعضی
همان «کورس گیر» بخواهیم، باز میداییم که زبان «فرس قدیم»
زبان «فهلوی» که بدون شک این بیت بدان زبان است تفاوت واحد
داشته است، لیکن از طرفی هم خود سر و داستان خیری بیست که
گوئیم مؤلف «تاریخ قم» یا «توقی» نام که راوی این حکایاست از

۱ - این بیت در طبع آقا سیدجلال الدین در ضمن سطورش نوشته شده
ولی در نسخه بیس آقای سید عبدالرحیم حلجالی مانده بیتی شعر جداگانه نوشته
شده است.

۲ - یعنی کیوس گودرز، که او را (و نو) و (وظ) هم نوشته اند.

خود جعل کرده و لابد از روایات کهنهٔ محلی که مربوط به پند ساسانیاست
 اخذ شده و شاید مربوط به سرو قنادان «انوشروان» یا «خسرو پرویز»
 بوده است، و بهر صورت این بیت یکی از «فهلویات» یعنی از اشعار دوازده
 هجائی است که کتاب «درخت اسوریك» از آنها است و در آیه راجع
 به آن بحث خواهیم کرد و کلمه «فهلوی» که «گیو» پسر «گودرز»
 در مورد این شعر میگوید بهر سایر همس معنی است، یعنی بر شعر بودن
 آن دلیل قطعی است، چه اشعار دوازده هجائی مذکور بعدها که با عروض
 عرب مخلوط شد و حواستند آنرا هم در اعداد نجوم عروض در آورید تا
 بحر مساکن و بحر مرجع بر سر و بردیک یافند و نام آن را «فهلویات»
 بنامند (۱)، و فهلوی یعنی شعری که به زبان فهلوی و بودن دوازده
 هجائی باشد.

اما در باب خود شعر بدون شبهه مخلوط و بی معنی است، و در بادی نظر
 تنها مسوان از آهنگ عبارت خاصه از روی سجع آقنای «حلجائی» که
 آنرا علیچنده در دولت جدا ضبط کرده حدس برسیم که از جمله اشعار دوازده
 هجائی است و بس لکن اینجاب نظر با اطلاعی که از زبان فهلوی در حدود
 معرفت افس خود دارد وارد کرده عبارت «حون حوق سحائو تعالی ترا
 ظفر دهد با فراسیاب و مظفر و منصور از گردی... الحج» و از
 مقدمهٔ دانش و عربی «گیجسرو» بحر با «افراسیاب» و حون خواهی
 «سیاوش» و غیره و مقابلهٔ این اشارات با عبارت شعری باحدی محل
 این شعر کامیابی حاصل کرده و تصور میکند اصل شعر چنین بوده
 است

گذش رژمان برام آفش پوو شام

پزش کسجر گرام سانس در نشان (نشایم؟)

که معنی آن چنین خواهد بود حون یا دشمن در برابران برم آب اسجا

را بگتایم و آنرا کسجر کم «کشت و رکم؟» و درخت و عمارت در آجا

شایده و آناد سارم

پیدا است که این اصلاح قبل از آنکه با سجع دیدهٔ دیگر از این کتاب که

متاسفانه در حکم کمی است معاینه و مطالعه شده است چندان طرف اعتماد نیست،

۱ - رجوع شود بکتاب المعجم فی معاریر اشعار المعجم طبع لیدن ۱۹۱۰

(۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳)

زیرا لغات «درمان برم» و «گستر» و «در» در جمله «در نشانان» مورد تأمل است. خاصه کلمه «در» که باین معنی در پهلوی یا باید «اندز» و یا «اپر» باشد و این هر دو وزن را فاسد میسازد مگر نگوییم که شعر در حدود تألیف کتاب ساخته شده، چه از قرن چهارم بعد غالباً بجای «اندز» «در» استعمال میشده است و خصوص «اپر» «پر» و معدلك آنچه شکبی نداریم دوازده هجائی بودن شعر است که مورد در قالب شعر مشاکلی و هزج ریخته شده است.

ب) شعر ههای چهار آزاد :

در «تاج التواریخ» که اکنون تحت طبع و تصحیح آن توسط این جانب بعمل آمده است، چند فقره عبارت قدیمی و کهنه است که یکی از آن جمله عبارتیست که گوید «ههای چهار آزاد» ملکه ایران امر داد که بر سکه دینار و درم نقش کند و آن چنین است

بخور نانوی جهان هزار سال نور و مهر زمان

و آقای «تقی زاده» در محله «گاوه» حدس زده اند که اینهم بعید نیست که شعری از شمار دوره «ساسانیان» باشد که ناشناخته است آن را پادشاهی «کیان» داده باشد. و این هم همان حدسی است که نویسنده در مورد شعر «کیخسرو» زده است.

اما اجرای این بیت متشابه نیست، و هر قسمت در اجرای جداها طور دیگریست، معدلك طرز عبارت میرساند که شاید تمام سرودی از سرودهای ساسانی بوده که در عهد «نوران» گفته شده است، و نقش سکه نیست، چه میدانیم که هیچوقت در سکه های ساسانی و قبل از آن این قسم عبارات بر سکه ها نقش نمی شده است و فقط الهان و نام شاهشاه و کلمه «خورد» افزوده یا بطایراینها هم میشده است و هر اگر در قسمت ثانی کلمه «سال» را که باید هم هست برداریم يك بیت تمام هجائی خواهد شد.

ج) شعر اردشیر بابکان :

«تاریخ قهم» (ص ۷۷ طبع طهران) در وجه تسمیه «نیاسهر» گوید: «اردشیر بابک آنرا سا کرده است و آنجا بود که چون او را «اصفهان» باز کردند و ملک اصفهان و اشراف اهل بیت او و سرهنگان او را کشته بود و فرموده تا سرها را ایشان در حوالها پیاده و همراه وی می آوردند، چون چشمه «نیاسهر» رسید، آن چشمه را دید که آب از سر آن کوه میجوشد و بدان آن غرو میریخت، پس چون سیاری از آن آب

پندیده آمد و آن موصح را نهایت خوش یافت بفرمود تا پندانه موصح نزول کرد و آن
و از آنک و کسی از پی او آید این شد، بعد از آن سر و تن بنشست و مجلس
شراب ساخت و فرمود تا اسباب آن مهیا کردند و مشتبهات از انواع لپو
ولع و اصناف اسباب طرب و فرح مجلس خود دعوت کرد و حاضر گردانید
و بدین چشمه بنشست و با اصحاب شراب خورد و مجلس او را با انواع ریاحین
پر کردند، اردشیر (دومتن غلط آمد بدون؟) گفت که این ریاحین ریاحین
اصحاب حرب نیست و مناسب حال ایشان نیست، پس فرمود تا آنسرها که
از اصعبان آورد بودند بر او نهادند و گفت زبان عجم

هر آئینک (ن ل هرا هینک) خرون افرینان سر (۱)

یعنی مجلس خود را سرهای شجاعان و دلیران و ابطال بیارائید و
ساخته گردانید، پس چند روز آنجا مقام کرد و فرمود تا سر آن چشمه
شهری سا کردند با آشکده و آشپز را بیان سر نام نهادند نسبت قبول
«اردشیر» که گفت

هر آئینک خرون افرینان سر

پس تخفیف کردند و گفتند بیاستر ... انتهی

و این عبارت بی شبهه یک بیت شعر دو اوزده هجائی است، که در کلمه
«بیان» ترحیمی داده می شده و «نیا آن» خوانده می شده است، چه غالب
«پهلویات» که منجمله در شعر «کیب خسرو» و اشعار «در خنآ سوریات»
و غیره دیدیم بر دو اوزده هجا است و اصل این شعر یازده است و لابد با هجائی
از این بیت افتاده و یا در قالب «بیان» ترحیمی افزوده می شده است. هر
وجه در شعر بودن این جمله برای نویسنده شکی نیست و آن شعر از اصول
«پهلویات» و بر دو اوزده هجا است و عبارت هم پهلوی است و کلمه اول
آن «هر آئینک» از فعل «آر آئینک» از فعل «آر آئینک» و جمع مخاطب است
مثل بیارائید. یعنی آرامته سارید و کلمه دوم «خرون - خورون» یا
واو معدوله از «خورون» یعنی «خوان یا جای خورون» است، و کلمه
سوم «اخر - ایر» با دو هجته که در پهلوی «اور» هم خوانده می شود و
همان است که «اخر» و «اخر» شده و این کلمه در زبان پهلوی معنای

۱ - متن کتاب (مان) ضبط کرده و غلط کتابت زیرا وجه تسمیه مربوط
به (بیاستر) است نه (بیاستر) و در ص ۶۵ سطر ۱۹ این کتاب گویند (بی) یعنی
شجاع است و اصحاب بی چشمه بیان است

«نیر» بمعنی «علی» عربی و بمعنای «نور» و بمعنای «باب» «مانده» است
 مورد و معنای دیگر آمده و هر و آرش آن «قدم» است و کلمه چهارم
 «نیان» است جمع «نی- نیو» و اصل پهلوی آن «نیو» نشاندید و او
 است و هر و آرش آن «نگوگ» است، بمعنی دلیر و شجاع و این لغت در
 زبان «داری» «سغدی» هم دیده شده و تا به آن فتح بون و سگون یاه
 مجهول و او ساکن است، و در تلفظ «نی- نیو» یکی است مانند
 «گیو- ویو- وی» که نام «گیو گوردوزان» باشد، و کلمه پنجم هم
 «سر» و معنی آن معلوم است

ترجمه آن

نیان آید خوردنگه را سرهای شجاعان

و اگر لغت اول را بجای «ار آیدند» «نر آیدند» و همان صیغه
 - جمع مخاطب بگیریم معنا چنین میشود

نر کشید خوان طعام را نر سر شجاعان

و در صورت ثانی معنای ما با معنای متن کتاب مشابه خواهد بود،
 اما مواد دیگری پیدا میکند که با تاریخ شناخت دارد، و آن سره گستردن
 یکی از اولاد «عباس» است بر دشمنان «نسی امیه» که در تواریخ
 آنرا با اختلاف مصور و سماع و عبدالله بن علی بست داده اند، و در حاتم
 این مستند باید گفت که در اصفهان هم رودیست که از «رند و رود» جدا
 میشود و اهالی آنرا «هادی نیاسر» گویند، یعنی رود «نیاسر» و رطبی
 هم با چشمه «نیاسر» کاشان ندارد و معلومست که غالب آن و حوضه تنسیه
 اصفهان است، لیکن در میان این افسانهها بنا دقایق علمی لطیف هسته است
 که هر کدام از آنها حقیقی را بر ما کشف میسازند

شعراى ده جهانى كرده (نظاى كرده)

حوالى انگليسى در اين اواخر در شهر «سليمانيه» اشعارى بزبان «كردى» كشف كرده است كه اگر حتمى نباشد بظن من پرسد كه متعلق باويل محوم عرب بايران باشد و از جمله اشعار امراى هجائى محسوب خواهد شد كه هم امروز در برد قاطبه اكران متداول است و بعد شرح آن خواهد آمد.

اين اشعار گويد بحد پهلوى و بر پوست آهو نوشته بوده است و كسى كه آنرا بدست آورده بود، براى روزنامه «شرف نژاد» مرستاد و در آنجا منتشر گرديد ولى اينجا بسمه آبراز استاد دانشمند آقاى دكتور سعيد كردستانى بدست آورد و ترجمه آن هم از طرف صاحب ايشان شد و ما عيناً صورتى كه معرئ اليه براى ما فرستاد اينجا درج كردم.

هرمزگان ۱ رمان ۲ آتران ۳ قران ۴
 هوشان ۵ شاره ۶ گوره ۷ خاوران
 زورگره ۸ آرب ۹ كرده ۱۰ خاپوران
 گمانى ۱۲ پانه ۱۳ شى ۱۴ شاره زور ۱۵
 زن ۱۶ و گنيك ۱۷ و ديل ۱۸ بشينا ۱۹

- ۱ - در حوزستان شهرى نابين اسم بوده است و در اينجا مقصود مما سله
- هرمز (بردان) است ۲ - از مصدر زميائى ويران كردن ۳ - آتوها ۴ - از مصدر
- كويائى كشتن كشته و خاموش شدند ۵ - خودشان ۶ - از مصدر شازيائى بهمتن
- ۷ - بردك ۸ - طام ۹ - عرب ۱۰ - از مصدر كردى كرده ۱۱ - ويران ۱۲ - يعنى
- شهرها اكران لوتوى شمال صور ديه و شهر راكن ميگويد ۱۳ - پهلوى و پهلوه شهر
- است هارامدل باف ميكرده اند تهران را نادان طهباس را طاماس و شهر را شار
- مينامد ۱۴ - از مصدر زشيباى و تش (شس) است با بروى به ۱۵ - شهر زور
- ۱۶ - زن ۱۷ - دختران ۱۸ - اسير ۱۹ - مردان آزاد

مره آراتلی ۱ ژوری هوینا ۲
 روش ۳ زرد و شتر ۴ مانده و بی ۵ س ۶
 بزیکا ۷ نیکا ۸ هورمز و هویج کس ۹

ترجمه قضاچه کردی -

پرستش گاههای هر مردی ویران شد و آدران کشته گشت
 خود را پنهان ساختند بزرگ و بزرگان
 تازی روزگار دروگروی ویران ساخت
 شهرهای (پهله) را تا بروی به شهر زور ،
 دنا و دوشیرگان باسیری رفتند ،
 آزاد مردان در خون غلتیدند ،
 روش (در شتر) بی دستیار مانده است ،
 هورمزدا هیچ کس رحم نمیکنند ،

اشعار مد کورهر یعنی یک بیت درست است و دارای ده هجا «سیلاب»
 می باشد و بعد از پنج هجا وقف یا سکونی دارد مانند
 هورمزگان رهان - آوران عتران

و این وزن هنوز هم در میان کردان متداول است ، و شعرای نامی
 کرد مانند «صیدی» از قبیله «گوماسی» و «مالا پریان» معروف و
 «احمد بیگ» گوماسی و غیرهم از اساتید قدیم کسرد و همچنین شعرا و
 اساتید امروزی کردستان همه اشعار و سرودها و غزلهای خود را همین
 وزن ده هجائی سروده و میسرایند ؛ مانند قطعه معروف «صیدی»
 بهین وزن :

من چاصوفیه ، گردنم فاره
 نمار و کروم ، تماشای پاره
 هرگز نباشد ، بر کس گناهی
 در نظاره ، صنع الهی

یعنی :

من از صوفیه (راهدک) کرده ام قهر
 نمیکنم تماشای یار - الخ

-
- ۱ - از مصدر تازی قاصوفیه ۲ - خون ۳ - آیین ۴ - زردشت
 ۵ - مصدر تازی مانده است ۶ - بدون دست و کمک
 ۷ - رمی زدن فلان و ترجمه است ۸ - از مصدر کردی است نمیکنند
 ۹ - هیچ

قصیده معروف «احمد نیک» که در حسب حال خود بعد از مرگ معشوقه نام (گلکوی تازه لیل - گلهای تازه گور لیلی) گفته و خود را «مجنون» خوانده است همین وزن و یکی از شاهکارهای ادبی و کردی شمار میآید، و مطلع آن قرار ذیل است:

آروشیم و سرگلکوی تازه لیل،

نیایه مزار، اوایل پرمیل،

چه دیده‌ام و آران، اسرینان چون سیل!

ترجمه آن

امروز شدم سرگودتازه لیلی،

در پای مزار آن لیلای مهربان

از دیده‌ام سرشک چون سیل روان!

و در میان تراها و تصنیف های مشهور سارسی هم اشعاری تقریباً همین وزن دیده میشود که معلوم میدارد که این وزن تنها در میان اکراد متداول بوده و در سایر نقاط ایران هم گفته می شده است مانند:

میخواهم نگر دم، دره به دره

مانند آهو، گم کرده بره

وزن آن قطعه بر طبق عروض عرب چنین میتواند بود «مفعول مده و اولن -

چهار بار» که اندکی شبیه است بحر بحر مشطور مرفل «مستفعلاتن

مستفعلاتن - چهار بار» یا بحر «شمس قیس رازی» بحر مفاعیل

انتم که مطابق است با «فعولن فعولن فعولن» که سرود و یکی است

و شعر آن چنین است

درد حدائی کشتت مارا

ای راحت جان می شده چویی

کس را «سادا» دون حدائی

وی نور دیده آسز کجائی

و پیدا است که این قرائت وزن تنها از روی اتمای است و معدنک

شبهت تام در میان بیست چه در شعر کردی بعد از دو سبب که «فعل - اولن»

باشد دو سبب دیگر که «مفعول» است قرار دارد ولی در بحر عروض

نامروده بعد از دو سبب «همس - آه» یا «تدوین مقرون» که «علا» باشد قرار

گرفته است و شکی نداریم که این اشعار دارای شابه و علامت وزنی از

اوزان باستانی ایران است.

قطعه کردی «هرمزگان» بر زبان قدیم او را «هالی» گفته شده و در نزد فضلا و دانشمندان کردستان مورد اهمیت و طرف توجه است این اشعار هم دارای قافیه است، ولی بصر و مزدوج یعنی «مثنوی» که هر دو بیت یا باصطلاح امروز هر دو مصراع صاحب يك نوع قافیه است و تمام اشعاری که اگراد باین وزن گفته اند همین طور است و ما بعد از این در باب قافیه شعر صحبت خواهیم کرد و بهر صورت اگر کسی بعد از چنین قطعه‌ای را درین تازگیها جعل کرده باشد و قول مکتشف آن راست باشد (که دلیلی هم بر کذب قول او در دست نداریم) باید گفت که این شعر قدیمترین شعر کردی و یکی از بنیادین اشعار هجائی شمه از شعب زبان ایرانی است و از وزن مبتدل و متناسب و آهنگ لطیف و دلشین آن که هر شنونده را مجذوب ترسیمات و حسن ابتدا و حسن ختام آن میسازد باید دانست که در مدت سپرده قرن که از سرودن آن می گذرد هنوز مثل آنست که تازه گفته شده و از صوت تحفظ زیاد کرد باید مضمون بود که در این مدت دراز گذشته اند این وزن و شیوه شیوا در میان برود و عاصد سایر ایرانیان مکتوب آوردن تازه و اختراعی قرون آینده شوند.

ه) : شعر یزید بن هفرخ

دانشمندان ایران شاس هرنگ معقدند که وزن هجائی یکی از اوزانی بوده است که در عصر «ساسانیان» روحی سرا داشته و اوردن شش یا هفت هجائی را هم بواجبه امروزه يك یاد و ترجیع (باصطلاح امروزه تحریر) که در حروف مصوئه داخل میگردند؛ مهشت هجا میسرمانده اند و ما در باب این عمل و نتایج آن نیز بعد صحبت خواهیم کرد.

قطعه «ابن هفرخ» شاعر تازی از آن قطعاتی است که بهارسی و در بحر هشت هجائی گفته شده است و تمهیل این شاعر و داستانهای او بسیار تراز و صاحب «اعوانی» دو جلدی ۱ از صفحه (۱۵) الی (۷۳) ۲ «صلی مشع در باره وی نگاشته است و عاشق طری بسیار مختصر از آن ذکر میکنیم

این شاعر از اعراب یمن بوده تا «معاویه» و «یزید» پسرش هم عصر است وی مانند دیگر ساعران آرمایان دوره کردی و مساهمت و دیارت

۱ - زموع کی مقاله اماد کرستن س در جمله تازه در باب اشعار

قدیم فارسی

۲ - منبع توفیق

سرداران عرب تروقی می‌اندوخته و در ساحل رود کارون در یکی از
 وستاهای ریای حوزستان یا دعتری: «افا هیت» نام که حواهری «همانی»
 ام نیز داشته است، سرسری و الهت و مپری پیدا کرده، و ثروت خود
 در راه مشوقه ریای و سایر طرق عیش و ثبو عباد می‌نموده است. این
 ناصر در یکی از سفرهایش با «نعمان» پسر «زیاد» که ارباب برادر خود
 «عبدالله بن زیاد» معروف، امارت «سیستان» را داشت همسر شده بود
 و در آن سفر با خودش بگذاشت و در حمله امیر «سیستان» را بجا گشت و مگر بر این
 کارگیری در زندان نهاد و سپس او را در حیر کرده با سنگها بنان بصره که
 محل و مرکز فرمانروایی «عمیدة آل زیاده» بود فرستادند و «ابن زیاد»
 «یزید بن مفرخ» را گو، گو، گو، عذاب و خواری فرمود تا زمانی که او را
 سید شیرین و شرم که گیاهی است سی و اسپال انگیز حورا بیدند و خوک
 و گربه ای را باوی بیک ریسمان بستند و در شهر بصره با انواع خواری و
 آزار گردانیدند، و او در آن شدت مستی و روان بودی بلندی و فروش
 و بیچارگی خوک و گربه و نوعا، استان، استان همیست و کور کابی چست که
 که گویا همه فارسی زبان بودند در قهای او دروان شده و میگفتند

این چیست؟ این چیست؟ «و این مفرخ» این قطعه فارسی را سروده و در
 آن «سمیه» مادر «زیاد بن ابیه» حده «ابن زیاد» را محو کرده و تسمیه زبانه

آ آ آ است و سید است
 و عمارات ریب است
 و سمیه روی سینه است

و روایت تاریخ «سیستان» با شهر سرخ و سایر شهرها در این موم
 و چهارم چنین است.

دیده قری و بی است آ
 سمیه هم روسی است

و این شهرها با سه ترجیح که در حیرت است از سیدی قطعه بقاعده
 مدکور آمده شود، درست بهشت عجا حوا بده پیشونده و بیت معقول از
 تاریخ «سیستان» هم هر چند مطای عروس امروز ما شهر اول اصلاح
 داور اما آنهم از شمار هشت هفتی است، و بالعینه در صحت روایات فوق
 و اصالت این شعر که در مردیکترین زمانی صحت ساسا بیان فریبی در سده

۱- اصلاحی در اضافه تاریخ سیستان مرات صحت توان شد است و روای
 از اول مصراع سوم ماقط گردیده رجوع شود (تاریخ سیستان ص ۶۰)
 ۲- سانس پای «بی» که همان بیه معروده باشد و با روسی دانند، کت عذبه
 نالک (است) وصل کرد و الا یک محاکم بر او اندود

یسجاه و یک هجری) گفته شده است ، شکی نیست و بحوبی میرمنا در کتاب
«یزید بن هفوش» در صحنه احتلاط ماروستائیان اهواز از آهنگها و شهر -
های مختلف ایرانی آگاه بوده و این شهر را در پاسخ کودکان یا جوانان
پارسی زبان بر طبق مذاق شمرنده گفته است - و سوازی صاحب «اثنائین»
«گداهر» ابو عمر و حافظ دراللیان و التیس و طبری در تاریخ کبیر خود
این اشعار را نقل کرده اند و صاحب تاریخ سیستان هم در قرن پنجم از
آن اطلاع داشته است

شعر مردم خراسان در بجز اسد بن عبدالله

«طبری» گوید: «اسد بن عبدالله» در سنه ۶۰۶ هجری از طرف «مخالد بن عبدالله القسری» که فرمانروای عراق بود با بابت خراسان سامرد گردید و در سال ۶۰۸ هجری حتلان شعر حسگی پیش گرفت و بسا «سبیل» نام امیر حتلان و باحاذان ترک برابر شد و شکست خورد و به بلخ باز آمد و مردم خراسان او را «زاسخ» لقب دادند و هجو کردند و کوزگان آن «ههجا» را میخواندند و آن چنین است:

| | |
|----------------|-----------------|
| ارختلان آمدیه | برو تباہ آمدیه |
| آوار بار آمدیه | بیدل فراز آمدیه |

یعنی «ارختلان آمده است، برو تباہ (ترو تباہ) آمده است، آواره بار آمده است، بیدل فراز آمده است.» و بجای آمده است، آمده ای هم میتوان معنی کرد چه در نسخه «طبری» طبع «قاهره» (آمدی) ضبط کرده است و در نسخه خراسان «آمدیه» بمعنی «میم و دال و یا و نهاء غیر مملووظ بمعنی آمده ای و آمده است هر دو میتواند معنی شود چه هم امروز در غالب نقاط خراسان دیده میشود که بجای «است» در کلماتی که حروف صد ادوار تمام میشود مانند «ایمچاست»، «بحایه است»، «گندو است»، «حوالی است»، «آمده است» و مانند آن در موقع بیان خبر گویند، «اینجیه» (سکون یون و کسر جیم و فتح با نهاء غیر مملووظ) و «خسته یه» و «گندویه» و «حوالی یه» و «آمدیه» یعنی ایچاست و بحایه است

۱ - طبری طبع قاهره ج ۸ ص ۱۹۰-۱۹۱

۲ - این قطعه در چاپ قاهره تنها با دو لغت اول و لغت چهارم است و قافیه هم «آمدی» است لیکن از صحیفای دیگر «طبری» نظر میرسد که اصل صحیح شعر چنین بوده است

و در گندوی است و در منزل است و آمده است و اگر آنرا «آمدیه»
 بطریق سخطاب پیدا کنیم ، باید فرض کنیم که مراد گوینده «آمدیه» یا
 دای باشد ، و فرض اول صحیح تر است

بالحقیقت این شعر نیز هشت هجایی است و اشکی نیست که سبک و
 رویه دیرینه ایرانی گهسته شده و متأیید «شهر عربی» و «عرقی عرب»
 که «مسعودی دجستان چهار» نام است ، ز بر این میدانیم که در آن روزگار
 بعضی سالهایی آغاز «قرن سوم هجری» مورد «شهر عرب» آن فوت و
 شهرت که به ما مانده است ، حاصل نکرده بود ، چنانچه در میان عوام
 «عرقی» و «عربی» و «شهر عرب» راه و رخنه نیافته بود ،
 چه مردم خراسان بر طبق «تاریخ بخارا» نام را همه فارسی میخواندند
 و مؤذن نام در مسجد «بخارا» هر وقت محو است مردم را بر کوع یا
 مسجد امر کند میگفت

«نگون بان گیت» «نگون بان گیت ۲»

و در همان کتاب دیوانت شاعری مردم «بخارا» و «خراسان»
 اشاره میکند یکی در وقتی که حکایت عاشق شدن «سعید بن عثمان»
 سردار عرب در «ساتون» و «بخارا» نام در «طغیانه بخارا» میکند
 میگوید این حکایتی در شیرین بود و باجمالی ، سعید بر وی عاشق
 شد و «نخل بخارا» را در زمین معنی سرود ها بر بان بخاری ۳ قبل گفته
 بود که مردم بخارا نسبت علقه که شهرت داشت که ساتون یا یکی از چاکران

۱ - علقه حاصل آذای قزوینی در ناره قطعه این مصرع و این قطعه در
 مقاله شماره «۳۵» روز قدیم» مقاله مسعودی داشته اند و عقاید ایشان در
 آنجا بیان شده است

۲ - در تاریخ «بخارا» گوید «قتیبه» مسموم هر آدینه «سادی» فرمودی که
 هر که سوار آمدت حاصل شود دو درهم بدهم و مردمان «بخارا» نادل اسلام در
 سارقران بخاری خوانده شدی و عربی نتوانستند آموختن و چون وقت رکوع شدی
 مردی بوسی که در پس اسبان نالک کردی «نگیت گیت» و چون صحله خوانده شدی
 نالک کردی «نگویا نکوی» (تاریخ بخارا) ترجمه زبوان قنادی تالیف انتر-
 شاسی چاپ شهر سن ۲۲) و تقریباً کامل پیدا است که مراد است که در وقت رکوع
 نالک کردی «نگون بان گیت» (مرد را هم کیند) و در وقت سجود بگویند
 «نگون گیت» یعنی (خود را حمیده گویند)

۳ - تاریخ بخارا ص ۳۸

شوی خویش دارد، ویرا تهمت زده و پشت سر او ند میگذرند، در این
 صورت هم اگرچه با «سعید» رابطه غیر رسمی نیافت و فقط با او صلح کرده
 بود... با وجود این معلوم میشود که نومیان «بختیار» شهرت عاشق شدن
 «سعید» را سخاتون برای لودگی و شوخی بهم بافته و در آن معنی سرودها
 ساخته اند، و از این میتوان پنداشت که شعرهای انتقادی مانند قطعه مربوط
 به «امد بن عبد الله» نیز جزء این قبیل سرودها محسوب میشود است
 قبل ازین هم در اوائل کتاب در ضمن تریه «راهنمایین به آهیش» گوید
 «و اوائل بخارا مرگشتن سیاروش سرودهای عجب و معطر بان آسرودها را کین
 سیاروش گویند» و مسلم است که قطعه های «امد بن عبد الله»
 نیز از قبیل همان سرودهای عامیانه ای بوده است که عوام و کودکان را
 شغود سرگرم میکرد و مراد گوینده را معنوی حاصل نموده است
 چنانکه شعر «این هفت رخ» نیز از همین قبیل بود که قلا دگر آن گذشت
 و تا امروز هم این عادت در میان عوام ایران باقی است چنانکه در جای
 خود اشاره بدان خواهیم کرد

ح) شعر ظاهر ذوالیهیمنین

در تاریخ «طبری» چنین گوید که «ظاهر ذوالیهیمنین»
 «ذوالیهیمنین» از آن پس که نام «مامون» را در حرامان از سطح او کند
 شب معانه رفت و صبح و سرد، نامدادان مرگان و کسانش بدر گاه آمدند
 و چون دیدند که دیرتر بیرون آمد از حال او پرسیدند و نداشتند که مرده
 است، سب مرگش را از حامی که بود حوفا شدند تا نام پاسخ آورد که
 شامگاهان معانه آمد و بار شام و حصص بگرارد و سپس خود را درستر
 پیچید و این عادت فارسی را «سخت و بخت» «اندر مرگش مردی و آید»
 و تصویر آن چنین است که «ایه یحیی بن علی الهیوت انصیا الهی
 الکر حیل...» و عمارت در کور دروس... بی بی... و مران در... است
 بدینشراو «در هر لشکر مردی توانمند» و او در... چون... آنها
 رجوع شود و... است که... در آن پهلوی

۱ - ص ۱۵ طبع شعر
 ۲ - در این شعر تنها...
 ۳ - مثل آن...
 ۴ - مثل آن...
 ۵ - مثل آن...
 ۶ - مثل آن...
 ۷ - مثل آن...
 ۸ - مثل آن...
 ۹ - مثل آن...
 ۱۰ - مثل آن...

سهن میگفته‌اند و تکلم «پهلوی» برای هر کس در آن زمان که در آن
 از زبان «دزی» بوده است و نیز تحقیق این نکته که در این زمان
 تا آخر قرن چهارم کلمه «در» مطلقاً متداول بوده و در این زمان
 کلمه که «ایدر» باشد مستعمل بوده اما مدالی میشود که در این زمان
 مخصوصاً در حواشی اصل است و عبارت من را بعدها کاران در این
 را عهدیده‌اند از روی ترجمه آن که «پهلوی آمده است» و در این
 جمله «در هر وقت غیر هندی» در دست ترجمه حمله اصلی است.

لکن در زمان قرن چهارم و پنجم و ششم دانست که در زبان پهلوی
 «ژ» یکی از علامات عطف است که در آخر اسمی در آمده و معنی
 «پس» و «و» و «ایضا» عربی از آن مستفاد میشود و در این عبارت «ژ»
 به «شین» تبدیل یافته و «ساید» هم در اصل «زواند» است که «زواند»
 در آن صدائی مانده «سید» میداده و بعدها آن «پ» پیر صدائی به چ مانده
 موجود شده و مصیح این عبارت چید نوشته شده است «اسر مورگش
 مرتبه اوایند» و معنی نیست که کلمه «زواند» در «حراسان» یا در عصر
 اسلامی بدون الف و «واید» تلفظ میشده باشد که بعدها «ناید» و «اید»
 حوایند شده است و شکلی نیست که عبارت موجود در متن «طوری» جایز
 ترجمه اصل «پهلوی» است که در سلسله بندی از روی مصیح اسح اشارت
 رفته است

زنا حرد عبارت از بار دند که آیا حمله است که خود «ظواهر»
 ایشا کرده است یا آبره مانند سلی بر زبان رفته است و مرا عقیده چنین
 است که این جمله یک بیت شعر هشت هجایی است که در آن حال بیاد «ظواهر»
 آمده و از امثال سایر زبانها بوده است و در این کتاب دلیل در بیشتر
 بدون وزن مضرب و طرفه هر یک در این در جمله حواشی چنین عبارتی در
 زمان میر آمد در مرصع هم که از او نقلی در این مورد آمده باشد در آن حالت
 تاریک و شب تاریک ایشا حسن جمله «در» و «و» و «پهلوی» و «پهلوی»
 مردی که از کودکی خبر دهد و در این زبان و در این زبان و در این
 کتاب و در حال سیر در این زبان و در این زبان و در این زبان و در این
 این زبان و در این زبان و در این زبان و در این زبان و در این زبان و در این
 مضرب آورده و ذکر است

۱ - در این کتاب مطالب بسیار از زبان پهلوی و سانساری آمده است

۲ - در این کتاب مطالب بسیار از زبان پهلوی و سانساری آمده است

